


New Words & Expressions

Session 1

<p>alive /ə'laɪv/ <i>adj.</i> زنده، در قید حیات</p> <p>My grandmother is alive and living in New Zealand. مادربزرگم در قید حیات است و در نیوزلند زندگی می‌کند.</p>	
<p>amazing /ə'meɪ.zɪŋ/ <i>adj.</i> شگفت‌انگیز، حیرت‌انگیز</p> <p>Her ability to write with her foot is amazing. توانایی او برای نوشتن با پایش شگفت‌انگیز است.</p>	
<p>appropriate /ə'prɒʊ.pri.ət/ <i>adj.</i> مناسب، شایسته</p> <p>I had to change clothes because what I was wearing wasn't appropriate for the situation. مجبور بودم لباس عوض کنم چون که آن چیزی که پوشیده بودم برای آن موقعیت مناسب نبود.</p>	
<p>average /'æv.ər.ɪdʒ/ <i>n. adj.</i> ۱- معدل، میانگین ۲- متوسط، معمولی، عادی</p> <p>How much time does the average teenager watch TV every day? یک نوجوان معمولی در روز چه مدت زمانی تلویزیون تماشا می‌کند؟</p>	
<p>boring /'bɔɪ.rɪŋ/ <i>adj.</i> کسل‌کننده، خسته‌کننده</p> <p>Tom likes golf, but Mary thinks it's slow and boring. تام گلف را دوست دارد، اما مری فکر می‌کند آن کند و خسته‌کننده است.</p>	
<p>consider /kən'sɪd.ər/ <i>v.</i> ۱- به حساب آوردن، در نظر گرفتن ۲- فرض کردن، قلمداد کردن ۳- مورد توجه قرار دادن</p> <p>I carefully considered my options before making my decision. من قبل از تصمیم گرفتن، گزینه‌هایم را با دقت مورد توجه قرار دادم.</p>	
<p>decrease /'di:kri:s/ <i>v. n.</i> ۱- کم کردن، کاهش دادن ۲- کم شدن، کاهش یافتن ۳- کاهش</p> <p>The number of students is decreasing year by year. تعداد دانشجویان سال به سال کاهش می‌یابد.</p>	
<p>destroy /dɪ'strɔɪ/ <i>v.</i> ۱- خراب کردن، ویران کردن ۲- نابود کردن</p> <p>The accident destroyed all his hopes for success. تصادف تمام امیدهای او را برای موفقیت نابود کرد.</p>	
<p>die out /daɪ aʊt/ <i>v.</i> منقرض شدن، به کلی نابود شدن</p> <p>Dinosaurs died out millions of years ago. دایناسورها میلیون‌ها سال قبل منقرض شدند.</p>	
<p>endangered /ɪn'dem.dʒərd/ <i>adj.</i> در معرض خطر، به خطر افتاده</p> <p>The bald eagle may be endangered. عقاب سرسفید ممکن است در معرض خطر [انقراض] باشد.</p>	
<p>especially /ɪ'speʃ.əl.i/ <i>adv.</i> مخصوصاً، به ویژه، به خصوص</p> <p>The traffic is heavy here, especially in the morning. ترافیک این جا سنگین است، مخصوصاً صبح [ها].</p>	

<p>forest /'fɒr.ɪst/ <i>n.</i> جنگل</p>	
<p>There was nothing but forest as far as the eye could see. تا جایی که چشم می توانست ببیند، هیچ چیزی به جز جنگل نبود.</p>	
<p>hard-working /,hɑ:rd'wɜ:ɪ.kɪŋ/ <i>adj.</i> سخت کوش، پرتلاش</p>	
<p>She was always very hard-working at school. او همیشه در مدرسه خیلی سخت کوش بود.</p>	
<p>hope /hoʊp/ <i>n. v.</i> ۱- امید، امیدواری ۲- امیدوار بودن (که)، امید داشتن که</p>	
<p>We hope that more women will decide to take part in the class. امیدواریم که خانم های بیشتری تصمیم بگیرند در کلاس شرکت کنند.</p>	
<p>hopeful /'hoʊp.fəl/ <i>adj.</i> امیدوار</p>	
<p>Everyone's feeling pretty hopeful about the future. همه در مورد آینده نسبتاً احساس امیدواری می کنند.</p>	
<p>hopefully /'hoʊp.fəl.i/ <i>adv.</i> ۱- امیدوارم که ۲- امیدوارانه</p>	
<p>Hopefully, dad will get home before his dinner gets cold. امیدوارم که بابا قبل از این که شامش سرد شود، به خانه برسد.</p>	
<p>human /'hju:.mən/ <i>n.</i> انسان، بشر، آدم</p>	
<p>They are studying the effects of pollution on the human and animal population. آن ها اثرات آلودگی را بر روی جمعیت انسان ها و حیوانات بررسی می کنند.</p>	
<p>hunt /hʌnt/ <i>v. n.</i> ۱- شکار کردن ۲- شکار رفتن ۳- شکار</p>	
<p>These animals sleep in the day and hunt at night. این حیوانات در روز می خوابند و در شب شکار می کنند.</p>	
<p>hunter /'hʌn.tər/ <i>n.</i> شکارچی</p>	
<p>Animals in the cat family are hunters. حیوانات خانواده گربه سانان شکارچی هستند.</p>	
<p>increase /m'kri:s/ <i>v. n.</i> ۱- افزایش دادن، زیاد کردن ۲- افزایش یافتن، زیاد شدن ۳- افزایش</p>	
<p>Statistics show that the population of the world is increasing. آمارها نشان می دهند که جمعیت جهان در حال افزایش است.</p>	
<p>injured /'ɪn.dʒərd/ <i>adj.</i> مجروح، مصدوم</p>	
<p>He can't walk now because he got injured in a traffic accident. او الان نمی تواند راه برود چون که در تصادف رانندگی مجروح شد.</p>	
<p>instead /ɪn'sted/ <i>adv.</i> در عوض، به جایش</p>	
<p>I don't feel like working. How about going to the cinema instead? حس کار کردن ندارم. چه طور است به جایش به سینما برویم.</p>	
<p>irregular /ɪ'reg.jə.lər/ <i>adj.</i> ۱- بی قاعده ۲- نامنظم</p>	
<p>He's receiving medication for an irregular heartbeat. او برای ضربان قلب نامنظم دارو دریافت می کند.</p>	

<p>jungle /'dʒʌŋ.gəl/ <i>n.</i> جنگل</p> <p>The voices coming from the jungle frightened the children. صداهایی که از جنگل می‌آمدند بچه‌ها را ترساندند.</p>	
<p>natural /'nætʃ.ər.əl/ <i>adj.</i> ۱- طبیعی ۲- ذاتی</p> <p>Every time a species dies out, we lose forever a part of our natural world. هر بار [که] گونه‌ای منقرض می‌شود، ما برای همیشه بخشی از جهان طبیعی خودمان را از دست می‌دهیم.</p>	
<p>nature /'neɪ.tʃər/ <i>n.</i> ۱- طبیعت ۲- ذات</p> <p>I think that everyone has to make efforts to save nature. فکر می‌کنم که همه باید تلاش کنند طبیعت را نجات دهند.</p>	
<p>pattern /'pæt.ərn/ <i>n.</i> ۱- الگو، روند ۲- طرح، نقش</p> <p>The pattern of family life changed over the years. الگوی زندگی خانوادگی در طول سال‌ها تغییر کرد.</p>	
<p>pay attention /peɪ ə'ten.ʃən/ دقت کردن، توجه کردن</p> <p>Most car accidents happen because drivers aren't paying attention. بیشتر تصادفات رانندگی به این دلیل اتفاق می‌افتند که رانندگان دقت نمی‌کنند.</p>	
<p>plain /pleɪn/ <i>n.</i> دشت، جلگه</p> <p>You can see a beautiful plain in the picture. شما می‌توانید در این تصویر دشت زیبایی را ببینید.</p>	
<p>proper /'prɑː.pər/ <i>adj.</i> ۱- مناسب، شایسته ۲- درست، صحیح</p> <p>If you want to do good work, you should use the proper tools. اگر می‌خواهید کار خوبی را انجام دهید، باید از ابزار مناسب استفاده کنید.</p>	
<p>protect /prə'tekt/ <i>v.</i> محافظت کردن از، نگهداری کردن از</p> <p>There are a number of things we can do to protect our environment. چندین چیز (کار) هست [که] ما می‌توانیم برای محافظت کردن از محیط زیست خودمان انجام دهیم.</p>	
<p>protection /prə'tek.ʃən/ <i>n.</i> محافظت، نگهداری</p> <p>We are responsible for your protection from now on. از الان به بعد ما مسئول محافظت از شما هستیم.</p>	
<p>put out /pʊt aʊt/ <i>v.</i> [آتش، لامپ و غیره] خاموش کردن</p> <p>“Did you put out the lights downstairs?” “I think I did.” «جراغ‌ها را در طبقه پایین خاموش کردی؟» «فکر کنم خاموش کردم.»</p>	
<p>recently /'riː.sənt.li/ <i>adv.</i> اخیراً، به تازگی</p> <p>My father says that recently he isn't able to get enough sleep. پدرم می‌گوید که اخیراً قادر نیست به اندازه کافی بخوابد.</p>	
<p>regular /'reg.jə.lər/ <i>adj.</i> ۱- منظم، مرتب ۲- عادی، معمولی</p> <p>Everything at that store is 10 percent off the regular price. در آن فروشگاه، همه چیز ۱۰ درصد ارزان‌تر از قیمت عادی است.</p>	

<p>safe /seɪf/ <i>adj.</i> ۱- امن، مطمئن ۲- ایمن، در امان</p>	
<p>It is not safe for a girl to go out by herself so late at night. برای یک دختر امن نیست که شب این قدر دیر تنها بیرون برود.</p>	
<p>save /seɪv/ <i>v.</i> ۱- نجات دادن ۲- [پول] پس انداز کردن ۳- مصرف نکردن</p>	
<p>I almost got killed when I went into the burning house to save the little girl. وقتی که به داخل خانه در حال سوختن رفتم تا دختر بچه را نجات دهم، تقریباً گشته شدم.</p>	
<p>simple /ˈsɪm.pəl/ <i>adj.</i> آسان، راحت، ساده</p>	
<p>Because the book is in simple English, it's easy to read. چون این کتاب به انگلیسی ساده است، خواندن آن راحت می باشد.</p>	
<p>take care of (sb / sth) /teɪk keə ɒv/ <i>v.</i> مراقبت کردن از (کسی / چیزی)، مواظبت کردن از (کسی / چیزی)</p>	
<p>Don't worry about me, I can take care of myself. نگران من نباشید، می توانم از خودم مراقبت کنم.</p>	
<p>voluntary /ˌvɒl.ən.tər.i/ <i>adj.</i> داوطلبانه</p>	
<p>She does voluntary work for the Red Cross two days a week. او هفته ای دو روز برای صلیب سرخ کار داوطلبانه انجام می دهد.</p>	

Session 2

<p>a few /ə fjuː/ <i>pron.</i> تعدادی، چندتایی، چند</p>	
<p>It is possible for you to read this book in a few days. برایتان امکان پذیر است که این کتاب را در چند روز بخوانید.</p>	
<p>common /ˈkɒm.mən/ <i>adj.</i> ۱- متداول، معمولی ۲- زیاد، فراوان ۳- مشترک</p>	
<p>Harry and Ron don't get along. They have nothing in common. هری و ران با هم کنار نمی آیند. آن ها هیچ وجه اشتراکی ندارند.</p>	
<p>complete /kəmˈpli:t/ <i>adj. v.</i> ۱- کامل ۲- کامل کردن، تکمیل کردن</p>	
<p>I think I can complete the project by Monday afternoon. فکر می کنم می توانم این پروژه را تا دوشنبه بعدازظهر کامل کنم.</p>	
<p>conversation /ˌkɒn.vərˈseɪ.ʃən/ <i>n.</i> گفت وگو، مکالمه</p>	
<p>I think we should continue this conversation outside. فکر می کنم باید این گفت وگو را بیرون ادامه دهیم.</p>	
<p>danger /ˈdeɪŋ.dʒər/ <i>n.</i> خطر</p>	
<p>He is in danger of losing his job unless he works harder. او در خطر از دست دادن کارش است مگر این که سخت تر کار کند.</p>	
<p>divide /dɪˈvaɪd/ <i>v.</i> تقسیم کردن، قسمت کردن</p>	
<p>The teacher wants us to divide the work on this project. معلم از ما می خواهد که کار بر روی این پروژه را تقسیم کنیم.</p>	

<p>earth /ɜ:rθ/ <i>n.</i> [کره] زمین</p> <p>The distance from the sun to the earth is about 93 million miles. فاصله خورشید تا زمین حدود ۹۳ میلیون مایل است.</p>	
<p>end /end/ <i>v. n.</i> ۱- پایان دادن (به) ۲- تمام شدن، به پایان رسیدن ۳- پایان، آخر ۴- هدف، مقصود</p> <p>Pejman has to move out of his apartment by the end of the month. پژمان باید تا آخر ماه از آپارتمانش بیرون برود.</p>	
<p>expression /ik'spreʃ.ən/ <i>n.</i> ۱- بیان ۲- عبارت، اصطلاح ۳- [چهره] حالت</p> <p>The teacher said we had to learn all these expressions by heart. معلم گفت باید همه این اصطلاحات را از حفظ یاد بگیریم.</p>	
<p>for example /fɔ:r ɪg'zæm.pəl/ برای مثال، برای نمونه</p> <p>There are lots of things in that shop, for example, games, toys, and flowers. در آن مغازه چیزهای زیادی هست، برای مثال بازی، اسباب بازی و گل.</p>	
<p>free /fri:/ <i>adj.</i> ۱- آزاد ۲- رایگان، مجانی</p> <p>Kate spends most of her free time reading books. کیت بیشتر وقت آزادش را با خواندن کتاب می‌گذراند.</p>	
<p>hear /hɪr/ <i>v.</i> شنیدن</p> <p>If you hear anything new from him, please let me know about it. اگر از او با خبر شدید، لطفاً در موردش به من اطلاع دهید.</p>	
<p>however /,haʊ'ev.ət/ <i>adv.</i> با این حال، با وجود این</p> <p>That job wasn't very interesting. However, the salary was good. آن کار، خیلی جالب نبود. با این حال حقوق [آن] خوب بود.</p>	
<p>hurt /hɜ:rt/ <i>v.</i> ۱- به ... صدمه زدن، به ... آسیب رساندن ۲- ناراحت کردن</p> <p>She hurt her foot when she fell off her bicycle. او وقتی از دوچرخه‌اش افتاد، پایش آسیب دید.</p>	
<p>idea /aɪ'di:ə/ <i>n.</i> ۱- فکر، ایده ۲- عقیده، نظر</p> <p>The idea that money can buy everything is wrong. این عقیده که پول می‌تواند همه چیز را بخرد غلط است.</p>	
<p>identify /aɪ'den.tə'faɪ/ <i>v.</i> شناسایی کردن، شناختن</p> <p>You can easily identify Amir because he is very tall. به راحتی می‌توانی امیر را بشناسی چون که خیلی قدبلند است.</p>	
<p>information /,ɪn.fə'rmeɪ.ʃən/ <i>n.</i> اطلاعات</p> <p>The problem is that we don't have enough information yet. مشکل این است که ما هنوز اطلاعات کافی نداریم.</p>	
<p>lake /leɪk/ <i>n.</i> دریاچه</p> <p>Tom spent the night in the small house near the lake. تام شب را در خانه کوچک نزدیک دریاچه گذراند.</p>	

Vocabulary Tests

1. Physical exercise can you against heart diseases. هنر ۸۸ - با تغییر
 1) increase 2) fill 3) protect 4) destroy
2. The office is going to working hours from 25 to 30 per week. تجربی ۸۵ - با تغییر
 1) protect 2) increase 3) hold 4) put out
3. Tom always seems to be very busy and doesn't seem to have much time.
 1) blank 2) free 3) safe 4) true
4. The children were saved but the fire their home. خارج ۹۶ - با تغییر
 1) caught 2) suffered 3) destroyed 4) injured
5. I don't feel like going to the cinema. Let's take a walk
 1) but 2) rather 3) then 4) instead
6. The cost of the project has greatly since its construction. خارج ۸۷ - با تغییر
 1) introduced 2) completed 3) increased 4) finished
7. According to the, there has been an earthquake in Roodbar. خارج ۸۶ - با تغییر
 1) files 2) reports 3) numbers 4) patterns
8. A planned series of actions for achieving something is called زبان ۹۰ - با تغییر
 1) pattern 2) confidence 3) strategy 4) practice
9. The people working in this department are and have very little time to sit at a desk.
 1) hard-working 2) common 3) singular 4) boring
10. A very large animal that lives in the sea and looks like a fish, but is actually a mammal is called a
 1) whale 2) bear 3) wolf 4) leopard
11. As is often the case with many young men, he does not much attention to his health.
 1) make 2) pay 3) do 4) get
12. Smoking your chances of getting cancer. زبان ۸۸ - با تغییر
 1) explains 2) produces 3) increases 4) saves
13. People who are afraid of making mistakes will make no progress in English
 1) attention 2) information 3) conversation 4) protection
14. Everyone says that Kate is a genius and will have a successful
 1) idea 2) past 3) hope 4) future
15. Before buying a computer, I think we should the cost. خارج ۸۶ - با تغییر
 1) believe 2) consider 3) choose 4) identify
16. The children were found and well after being missing for several days.
 1) regular 2) brave 3) alive 4) pleasant
17. Every time a species, we lose forever a part of our natural world.
 1) puts out 2) grows up 3) dies out 4) takes off

18. All of the performers played in the concert. ریاضی ۸۹- با تغییر
 1) hardly 2) mainly 3) wonderfully 4) commonly
19. A: "Do you have the most version of this software?"
 B: "No, it isn't still available in Iran."
 1) recent 2) average 3) correct 4) extra
20. My teacher told me to brush my teeth and see my dentist هنر ۹۰- با تغییر
 1) orally 2) regularly 3) safely 4) recently
21. I think it's for a mother to feel sad when her children leave home.
 1) endangered 2) natural 3) wonderful 4) amusing
22. The age of the candidates ranged from 29 to 49 with a/an age of 37.
 1) deep 2) final 3) average 4) neat
23. It is knowledge that swimming is one of the best forms of exercise. تجربی ۹۱- با تغییر
 1) final 2) average 3) common 4) plural
24. The teacher wants us to the work on this project.
 1) move 2) pick 3) divide 4) fill
25. My little brother was in a bad mood as he couldn't play football because of bad
 1) weather 2) match 3) point 4) schedule
26. It's important to good care of your teeth so you'll be able to eat well when you get older.
 1) grow 2) make 3) give 4) take
27. It's because of your hard work that we were able to this job on time.
 1) divide 2) decide 3) complete 4) believe
28. He says that he saw nothing., I don't believe what he says is the truth.
 1) However 2) Instead 3) When 4) As if
29. A: "Did you know that Maria's getting married?" هنر ۹۳- با تغییر
 B: "No, I didn't. How !"
 1) hopeful 2) safe 3) wonderful 4) different
30. When lion cubs are young, the mother stays with them while the father for food.
 1) hunts 2) takes 3) hurts 4) saves
31. I had a very tight last week, but this week I'm almost free.
 1) expression 2) chart 3) practice 4) schedule
32. No one had been forced to help; they were all there on a basis. انسانی ۹۱- با تغییر
 1) pleasant 2) selfish 3) voluntary 4) precious
33. It's a good to study the language and culture of the country you're going to visit.
 1) idea 2) fact 3) hope 4) chart
34. Finding one's way around this little town is very All you have to do is look at the street signs.
 1) simple 2) hard 3) quiet 4) pleasant

35. The giant panda, found in the wild in southwest China, is one of the world's most species.
1) hopeful 2) divided 3) extra 4) endangered
36. The book was written in a style to the age of the children. خارج ۹۳ - با تغییر
1) generous 2) appropriate 3) quiet 4) endangered
37. I stood at the side of the road and waved my hands to warn other drivers of the
1) jungle 2) danger 3) idea 4) pain
38. These laws may not provide enough for some endangered species.
1) lifespan 2) pattern 3) future 4) protection
39. With many students talking quite loudly, it was difficult to what the teacher was saying.
1) grow 2) hear 3) call 4) take
40. I'll do everything within my power to make sure your children are
1) easy 2) safe 3) simple 4) common
41. Facial communicate important messages, and can sometimes be more powerful than words. زبان ۹۳ - با تغییر
1) questions 2) conversations 3) explanations 4) expressions
42. A good amount of exercise every morning is believed to help you be healthy. خارج ۸۸ - با تغییر
1) commonly 2) quietly 3) bravely 4) recently
43. It's that he won the Olympic gold medal at the age of nineteen.
1) selfish 2) amazing 3) cruel 4) hopeful
44. We have a/an right now. Would you mind waiting for a while?
1) average 2) visitor 3) danger 4) schedule
45. This is Sara's first job – she usually does temporary work just for the money.
1) useless 2) generous 3) proper 4) boring
46. She planned to work until she enough money to attend medical school in Tehran.
1) saved 2) reported 3) ended 4) protected
47. Tom his left knee during practice, so John had to play the game in his place.
1) took 2) gave 3) left 4) hurt
48. If you want to weight, you'll have to be careful about what you eat.
1) lose 2) keep 3) save 4) leave
49. As time went on, they added more to the game to make it safer.
1) webs 2) forms 3) examples 4) rules
50. The government has been blamed for not answering to the needs of the homeless. خارج ۹۱ - با تغییر
1) appropriately 2) naturally 3) carelessly 4) interestingly
51. Mrs. Brown warned Beth that if she didn't eat she would be permanently overweight.
1) easily 2) carelessly 3) recently 4) properly
52. A large area of water surrounded by land and not connected to the sea except by rivers or streams is called a/an
1) ocean 2) lake 3) forest 4) plain

پاسخ‌های تشریحی

۳ ۱ ورزش فیزیکی می‌تواند از شما در برابر بیماری‌های قلبی محافظت کند.

- (۱) افزایش دادن؛ افزایش یافتن
(۲) پُر کردن
(۳) محافظت کردن از، نگهداری کردن از
(۴) خراب کردن، ویران کردن؛ نابود کردن

۲ ۲ اداره قصد دارد ساعات کاری را از ۲۵ [ساعت] به ۳۰ [ساعت] در هفته افزایش دهد.

- (۱) محافظت کردن از، نگهداری کردن از
(۲) افزایش دادن؛ افزایش یافتن
(۳) نگه‌داشتن؛ برگزار کردن
(۴) [آتش، لامپ و غیره] خاموش کردن

۲ ۳ تام همیشه به نظر خیلی گرفتار می‌رسد و به نظر نمی‌رسد وقت آزاد زیادی داشته باشد.

- (۱) جای خالی؛ [کاغذ] سفید
(۲) آزاد؛ رایگان، مجانی
(۳) امن، مطمئن؛ ایمن
(۴) حقیقی؛ درست

۳ ۴ بچه‌ها نجات یافتند، اما آتش خانه آن‌ها را ویران کرد.

- (۱) گرفتن؛ به موقع رسیدن به
(۲) درد کشیدن، رنج کشیدن
(۳) ویران کردن؛ نابود کردن
(۴) صدمه زدن به، آسیب رساندن به

۴ ۵ حس رفتن به سینما را ندارم. بیا به جایش پداده‌روی کنیم.

- (۱) اما، ولی
(۲) نسبتاً، تقریباً، تا حدودی
(۳) سپس، بعد، بعداً
(۴) در عوض، به جایش

۳ ۶ هزینه پروژه از زمان ساخت آن بسیار افزایش یافته است.

- (۱) معرفی کردن؛ عرضه کردن
(۲) کامل کردن، تکمیل کردن
(۳) افزایش دادن؛ افزایش یافتن
(۴) تمام کردن؛ تمام شدن

۲ ۷ طبق گزارشات، در رودبار زمین‌لرزه‌ای اتفاق افتاده است.

- (۱) پرونده، پوشه، فایل
(۲) گزارش
(۳) عدد؛ تعداد؛ شماره
(۴) الگو؛ طرح

۳ ۸ مجموعه برنامه‌ریزی شده‌ای از کارها برای دست‌یافتن به یک چیز، برنامه نامیده می‌شود.

- (۱) الگو، روند؛ طرح
(۲) اعتماد؛ اعتماد به نفس
(۳) استراتژی، برنامه، نقشه
(۴) تمرین

۱ ۹ افرادی که در این بخش کار می‌کنند، سخت‌کوش هستند و وقت خیلی کمی برای نشستن پشت میز دارند.

- (۱) سخت‌کوش، پرتلاش
(۲) متداول، معمولی؛ مشترک
(۳) مفرد
(۴) کسل‌کننده، خسته‌کننده

۱ ۱۰ حیوان بسیار بزرگی که در دریا زندگی می‌کند و شبیه ماهی بوده، اما در واقع پستاندار است، نهنگ نامیده می‌شود.

- (۱) نهنگ
(۲) خرس
(۳) گرگ
(۴) پلنگ

۲ ۱۱ او مثل بسیاری از مردان جوان، به سلامتی‌اش توجه زیادی نمی‌کند.

- (۱) درست کردن؛ باعث ... شدن
(۲) پرداخت کردن، پول دادن (به)
(۳) انجام دادن
(۴) گرفتن؛ شدن؛ رسیدن

◀ دقت کردن، توجه کردن: pay attention

۳ ۱۲ سیگار کشیدن شانس سرطان گرفتن شما را افزایش می‌دهد.

- (۱) توضیح دادن، شرح دادن
(۲) تولید کردن، ساختن
(۳) افزایش دادن؛ افزایش یافتن
(۴) نجات دادن؛ [پول] پس‌انداز کردن

۳ ۱۳ افرادی که از اشتباه کردن می‌ترسند، در مکالمه انگلیسی هیچ پیشرفتی نخواهند کرد.

- (۱) دقت، توجه
(۲) اطلاعات
(۳) گفت‌وگو، مکالمه
(۴) محافظت، نگهداری

۴ ۱۴ همه می‌گویند که کیت نابغه است و آینده موفق خواهد داشت.

- (۱) فکر، ایده، عقیده
(۲) گذشته
(۳) امید، امیدواری
(۴) آینده

۲ ۱۵ فکر کنم قبل از خرید کامپیوتر باید هزینه را در نظر بگیریم.

- (۱) باور داشتن، اعتقاد داشتن
(۲) در نظر گرفتن؛ فرض کردن
(۳) انتخاب کردن، برگزیدن
(۴) شناسایی کردن، شناختن

۳ ۱۶ بچه‌ها بعد از چند روز گم شدن، زنده و سالم پیدا شدند.

- (۱) منظم، مرتب؛ عادی
(۲) شجاع
(۳) زنده، در قید حیات
(۴) خوشایند

- ۳ ۱۷ هر بار که گونه‌ای منقرض می‌شود، ما برای همیشه بخشی از دنیای طبیعی‌مان را از دست می‌دهیم.
 (۱) [آتش، لامپ و غیره] خاموش کردن
 (۲) رشد کردن، بزرگ شدن
 (۳) منقرض شدن، به کلی نابود شدن
 (۴) [لباس و غیره] درآوردن؛ [هواپیما و غیره] بلند شدن
- ۳ ۱۸ در کنسرت تمامی اجراکنندگان فوق‌العاده اجرا کردند.
 (۱) به سختی، به ندرت
 (۲) بیشتر، عمدتاً، اساساً
 (۳) به طرز حیرت‌انگیزی؛ فوق‌العاده (۴) معمولاً، عموماً
- ۱ ۱۹ A: «جدیدترین نسخه این نرم‌افزار را دارید؟» B: «نه، آن هنوز در ایران در دسترس نیست.»
 (۱) تازه، اخیر، جدید
 (۲) متوسط، معمولی، عادی
 (۳) درست، صحیح
 (۴) اضافی، بیشتر
 معلم به من گفت که دندان‌هایم را مسواک بزنم و دندان‌پزشکم را مرتباً ببینم.
- ۲ ۲۰ (۱) به طور شفاهی
 (۲) به طور منظم، مرتباً، مرتب
 (۳) بدون خطر
 (۴) اخیراً، به تازگی
 فکر می‌کنم برای یک مادر طبیعی است وقتی بچه‌هایش خانه را ترک می‌کنند، احساس ناراحتی کند.
- ۲ ۲۱ (۱) در معرض خطر، به خطر افتاده (۲) طبیعی؛ ذاتی
 (۳) شگفت‌انگیز؛ عالی، فوق‌العاده (۴) سرگرم‌کننده
 سن نامزدها از ۲۹ تا ۴۹ متغیر بود، با سن متوسط ۳۷.
- ۳ ۲۲ (۱) عمیق، گود (۲) نهایی، پایانی
 (۳) متوسط؛ معمولی، عادی (۴) تمیز؛ مرتب
 همه اطلاع دارند که شنا یکی از بهترین شکل‌های ورزش است.
- ۳ ۲۳ (۱) نهایی، پایانی (۲) متوسط؛ معمولی، عادی
 (۳) متداول، معمولی؛ زیاد، مشترک (۴) جمع
 همه خبر داشتن؛ دانستن: **be common knowledge**
- ۳ ۲۴ معلم از ما می‌خواهد که کار بر روی این پروژه را تقسیم کنیم.
 (۱) حرکت کردن؛ حرکت دادن (۲) [گل] چیدن؛ انتخاب کردن (۳) تقسیم کردن، قسمت کردن (۴) پُر کردن
- ۱ ۲۵ برادر کوچکم در حال بدی بود چون که به دلیل هوای بد نمی‌توانست فوتبال بازی کند.
 (۱) هوا، آب و هوا، وضع هوا (۲) مسابقه؛ کبیریت (۳) نکته، مورد (۴) برنامه؛ جدول زمان‌بندی
 مهم است از دندان‌هایتان به خوبی مراقبت کنید تا وقتی پیرتر شدید، قادر باشید به خوبی غذا بخورید.
- ۴ ۲۶ (۱) رشد کردن؛ پرورش دادن (۲) درست کردن؛ باعث ... شدن (۳) دادن (۴) بردن؛ گرفتن
 مراقبت کردن از (کسی / چیزی): **take care of (sb / sth)**
- ۳ ۲۷ به دلیل کار سخت شما بود که توانستیم این کار را سر وقت کامل کنیم.
 (۱) تقسیم کردن، قسمت کردن (۲) تصمیم گرفتن (که) (۳) کامل کردن، تکمیل کردن (۴) باور داشتن، اعتقاد داشتن
- ۱ ۲۸ او می‌گوید که هیچ چیزی ندید. با وجود این، باور ندارم آن چیزی که می‌گوید واقعیت باشد.
 (۱) با این حال، با وجود این (۲) در عوض، به جایش (۳) وقتی (که)، هنگامی (که) (۴) گویی که
- ۳ ۲۹ A: «آیا می‌دانستید که ماریا دارد ازدواج می‌کند؟» B: «نه، نمی‌دانستم. چه فوق‌العاده.»
 (۱) امیدوار (۲) امن، مطمئن؛ ایمن (۳) شگفت‌انگیز؛ فوق‌العاده، عالی (۴) مختلف، متفاوت
- ۱ ۳۰ وقتی بچه شیرها کوچک هستند، مادر با آن‌ها می‌ماند، در حالی که پدر برای غذا شکار می‌کند.
 (۱) شکار کردن؛ شکار رفتن (۲) بردن؛ گرفتن
 (۳) به ... صدمه زدن، به ... آسیب رساندن (۴) نجات دادن؛ [پول] پس‌انداز کردن
 هفته قبل برنامه بسیار فشرده‌ای داشتیم، اما این هفته تقریباً آزاد هستیم.
- ۴ ۳۱ (۱) بیان؛ اصطلاح؛ [چهره] حالت (۲) جدول، چارت (۳) تمرین (۴) برنامه؛ جدول زمان‌بندی
 هیچ کس مجبور نشده بود کمک کند؛ آن‌ها همگی به صورت داوطلبانه آن‌جا بودند.
- ۳ ۳۲ (۱) خوشایند (۲) خودخواه؛ خودخواهانه (۳) داوطلبانه (۴) ارزشمند، گران‌بها
 به صورت داوطلبانه: **on a voluntary basis**
- ۱ ۳۳ فکر خوبی است که زبان و فرهنگ کشوری را [که] قصد دارید از آن دیدن کنید، بررسی کنید.
 (۱) فکر، ایده؛ نظر (۲) حقیقت، واقعیت (۳) امید، امیدواری (۴) جدول، چارت

- ۱ ۳۴ پیدا کردن راه در این شهر کوچک خیلی راحت است. تمام کاری که شما باید انجام دهید نگاه کردن به علائم خیابان است.
(۱) آسان، راحت، ساده (۲) سخت، دشوار (۳) ساکت، آرام (۴) خوشایند
- ۴ ۳۵ پاندای گول پیکر که در جنوب غربی چین در طبیعت یافت می‌شود، یکی از به خطر افتاده‌ترین گونه‌های حیوانات است.
(۱) امیدوار (۲) تقسیم‌شده (۳) اضافی، بیشتر (۴) در معرض خطر، به خطر افتاده
- ۲ ۳۶ آن کتاب به سبکی نوشته شد [که] برای سن کودکان مناسب [بود].
(۱) سخاوتمند؛ سخاوتمندانه (۲) مناسب، شایسته (۳) ساکت، آرام (۴) در معرض خطر، به خطر افتاده
- ۲ ۳۷ در کنار جاده ایستادم و دست‌هایم را تکان دادم تا به سایر رانندگان در مورد خطر هشدار دهم.
(۱) جنگل (۲) خطر (۳) فکر، ایده؛ عقیده (۴) درد؛ رنج، ناراحتی
- ۴ ۳۸ ممکن است این قوانین برای بعضی از گونه‌های در معرض خطر، محافظت کافی فراهم نکنند.
(۱) عمر، طول عمر (۲) الگو؛ طرح (۳) آینده (۴) محافظت، نگهداری
- ۲ ۳۹ در حالی‌که دانش‌آموزان زیادی نسبتاً بلند صحبت می‌کردند، شنیدن آن چیزی که معلم می‌گفت سخت بود.
(۱) رشد کردن؛ پرورش دادن (۲) شنیدن (۳) تلفن کردن؛ صدا زدن (۴) بردن؛ گرفتن
- ۲ ۴۰ هر چیزی که در توانم هست انجام خواهم داد تا مطمئن شوم بچه‌ها بتوانند امن هستند.
(۱) آسان، ساده (۲) امن، مطمئن؛ ایمن (۳) آسان، راحت، ساده (۴) متداول، معمولی؛ مشترک
- ۴ ۴۱ حالات چهره پیغام‌های مهمی را منتقل می‌کنند و گاهی می‌توانند از کلمات قوی‌تر باشند.
(۱) سؤال، پرسش، مسئله (۲) گفت‌وگو، مکالمه (۳) توضیح (۴) بیان؛ اصطلاح؛ [چهره] حالت
- ۱ ۴۲ عموماً این باور وجود دارد که هر روز صبح مقدار مناسبی از ورزش به شما کمک می‌کند سالم بمانید.
(۱) معمولاً، عموماً (۲) به آرامی (۳) شجاعانه (۴) اخیراً، به تازگی
- ۲ ۴۳ شگفت‌انگیز است که او مدال طلای المپیک را در سن نوزده سالگی برد.
(۱) خودخواه (۲) شگفت‌انگیز، حیرت‌انگیز (۳) بی‌رحم (۴) امیدوار
- ۲ ۴۴ الان مهمان داریم. ممکن است کمی منتظر بمانید؟
(۱) معدل، میانگین (۲) مهمان؛ بازدیدکننده (۳) خطر (۴) برنامه؛ جدول زمان‌بندی
- ۳ ۴۵ این اولین کار مناسب سارا است؛ او معمولاً فقط برای پول کار موقت انجام می‌دهد.
(۱) بی‌فایده، به درد نخور (۲) سخاوتمند (۳) مناسب، شایسته؛ درست (۴) کسل‌کننده، خسته‌کننده
- ۱ ۴۶ او برنامه‌ریزی کرد تا هنگام پس‌انداز کردن پول کافی برای رفتن به دانشکده پزشکی در تهران کار کند.
(۱) نجات دادن؛ [پول] پس‌انداز کردن (۲) گزارش دادن (۳) پایان دادن (به)؛ تمام شدن (۴) محافظت کردن از، نگهداری کردن از
- ۴ ۴۷ تام در تمرین زانوی چپش آسیب دید، بنابراین جان مجبور شد در بازی به جای او بازی کند.
(۱) بردن؛ گرفتن (۲) دادن (۳) ترک کردن؛ رها کردن (۴) به ... صدمه زدن، به ... آسیب رساندن
- ۱ ۴۸ اگر می‌خواهید وزن کم کنید، باید در مورد آن چیزی که می‌خورید مراقب باشید.
(۱) [وزن] کم کردن؛ گم کردن؛ از دست دادن (۲) نگه داشتن؛ ادامه دادن (به) (۳) نجات دادن؛ [پول] پس‌انداز کردن (۴) ترک کردن؛ رها کردن
- ۴ ۴۹ هر چه زمان می‌گذشت، آن‌ها قواعد بیشتری را به بازی اضافه می‌کردند تا آن را ایمن‌تر کنند.
(۱) شبکه (۲) نوع، شکل (۳) مثال، نمونه (۴) قاعده، قانون
- ۱ ۵۰ دولت به دلیل عدم پاسخ‌گویی مناسب به نیازهای افراد بی‌خانمان، سرزنش شده است.
(۱) به طور مناسبی، به طور شایسته‌ای (۲) به صورت طبیعی، به طور طبیعی (۳) با بی‌دقتی، با بی‌مبالاتی (۴) به نحو جالبی
- ۴ ۵۱ خانم براون به بٹ هشدار داد که اگر درست غذا نمی‌خورد، برای همیشه اضافه وزن می‌گرفت.
(۱) به آسانی، به راحتی (۲) با بی‌دقتی، با بی‌مبالاتی (۳) اخیراً، به تازگی (۴) درست؛ به‌طور شایسته

- ۲ ۵۲ ناحیه بزرگی از آب که با خشکی احاطه شده است و به جز رودخانه‌ها یا چشمه‌ها به دریا متصل نیست، دریاچه نامیده می‌شود.
 (۱) اقیانوس (۲) دریاچه (۳) جنگل (۴) دشت، جلگه
- ۳ ۵۳ هشتاد درصد تمام اطلاعات روی کامپیوترهای سرتاسر جهان به انگلیسی است.
 (۱) بیان؛ اصطلاح؛ [چهره] حالت (۲) استراتژی، برنامه، نقشه (۳) اطلاعات (۴) دقت، توجه
 برای همه ما خیلی مناسب خواهد بود که الان قبل از این‌که هر تصمیمی بگیریم، در مورد آن بحث کنیم.
- ۴ ۵۴ (۱) مفرد (۲) کسل‌کننده، خسته‌کننده (۳) بی‌قاعده؛ نامنظم (۴) مناسب، شایسته
 دانش‌آموزان همیشه چیزهای خوبی را در مورد معلم‌شان می‌گویند، به خصوص وقتی او حضور دارد.
- ۱ ۵۵ (۱) مخصوصاً، به ویژه، به خصوص (۲) امیدوارم که؛ امیدوارانه
 (۳) به صورت طبیعی، به طور طبیعی (۴) در نهایت، بالاخره
 درد شدیدی را احساس کردم و پایین را نگاه کردم تا ببینم که از پایم خون می‌ریزد.
- ۳ ۵۶ (۱) نکته، مورد (۲) دایره (۳) درد (۴) راه؛ روش، شیوه
 امیدوار هستم که وقتی هر دو طرف شرایط را بهتر درک کنند، توافق خواهند کرد تا ملاقات کنند و با هم کار کنند.
- ۲ ۵۷ (۱) امن، مطمئن؛ ایمن (۲) امیدوار (۳) علاقه‌مند (۴) اخیر، جدید
 او تا همین اواخر قوی‌ترین بانک‌دار شهر بود، اما تعدادی [بانک‌دار] قوی‌تر شروع به کار کرده‌اند.
- ۴ ۵۸ (۱) به صورت طبیعی، به طور طبیعی (۲) معمولاً، عموماً
 (۳) به طور منظم، مرتباً، مرتب (۴) اخیراً، به تازگی
 حالات چهره شما می‌تواند کمک کنند تا روی بخش‌هایی از صحبت‌هایتان نیز تأکید کنید؛ لبخند زدن یا بالا بردن ابروهایتان را امتحان کنید.
- ۱ ۵۹ (۱) بیان؛ عبارت، اصطلاح؛ [چهره] حالت (۲) وصل، اتصال؛ پیوند
 (۳) آهنگ کلام، زیر و بمی صدا (۴) گفت‌وگو، مکالمه
 ◀ تا همین اواخر: until very recently
- ۳ ۶۰ این نوع از گیاه که در این جا نادر است، عموماً در کوهستان‌های آمریکای جنوبی یافت می‌شود.
 (۱) در نهایت، بالاخره (۲) بدون خطر (۳) معمولاً، عموماً (۴) عمیقاً؛ به شدت
 وقتی که صاحب فروشگاه، کالا را توصیف می‌کرد، به اندازه‌ای که باید، توجه نکرد، بنابراین بعداً متوجه شد چیزی که خریده بود برایش فایده کمی دارد.
- ۴ ۶۱ (۱) آهنگ کلام، زیر و بمی صدا (۲) استراتژی، برنامه، نقشه (۳) افزایش (۴) دقت، توجه
 ▶ دقت کردن، توجه کردن: pay attention
- ۱ ۶۲ او ذاتاً شخصی مهربان و در بین بچه‌های محله‌اش محبوب است.
 (۱) طبیعت؛ ذات (۲) معدل، میانگین (۳) تمرین (۴) مسابقه؛ کبریت
 ▶ ذاتاً: by nature
- ۱ ۶۳ چه خسته باشید، چه نباشید، باید الگوی منظمی از زمان مشخص خوابیدن و بیدار شدن در هر روز را داشته باشید.
 (۱) الگو؛ طرح (۲) عدد؛ تعداد؛ شماره (۳) گزارش (۴) نمودار، منحنی
- ۱ ۶۴ A: «چرا تمام عکس‌ها را پایین می‌آوری؟» B: «قصدم دارم اتاق را رنگ کنم.»
 ▶ یکی از کاربردهای be going to برای اشاره به کاری است که قرار است در زمان آینده (به خصوص آینده نزدیک) با قصد و برنامه‌ریزی قبلی انجام شود.
- ۲ ۶۵ A: «صورتت کثیف است.» B: «بسیار خُب. آن را می‌شویم.»
 ▶ از زمان آینده ساده (شکل ساده فعل + will) می‌توان برای تصمیمات لحظه‌ای (یعنی تصمیماتی که در جا گرفته می‌شوند) استفاده کرد. در واقع، با توجه به این‌که نفر دوم از قبل برنامه‌ای برای شستن صورتش نداشت و بر مبنای صحبت نفر اول تصمیم گرفت صورتش را بشوید، از will استفاده می‌کنیم.
- ۲ ۶۶ ممکن است پاک‌کن خودت را به من قرض دهی؟ اشتباهی کردم و می‌خواهم آن را درست کنم.
 ▶ برای اشاره به کاری که در زمان مشخصی از گذشته انجام شده و به اتمام رسیده است از زمان گذشته ساده استفاده می‌کنیم که شکل صحیح آن برای فعل بی‌قاعده make به صورت made می‌باشد.